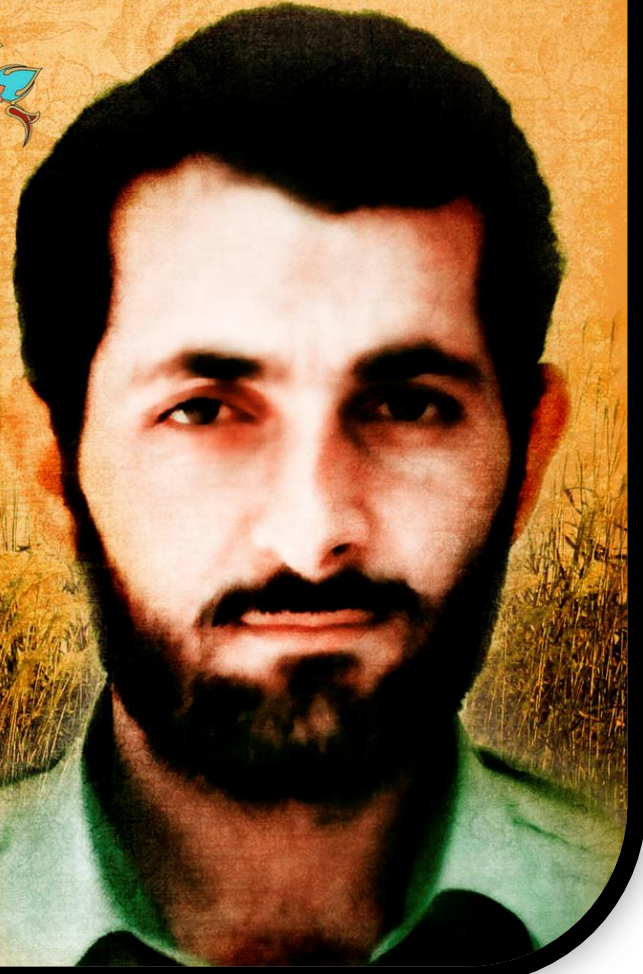


ای عاشقان ابراهیم الله
بایستی شهادت را در آغوش گرفت.
گونه ها بایستی از شوقش سرخ شود و صبران قلب تندتر بزند.
بایستی محتوای فرمان امام را درک و عمل نمایند.
تا بلکه قدری از تکلیف خود را در شکر گذاری بجا آورده باشیم.
سردار شهید مهدی باکری

شهادت مهدی باکری



شهید



شهید مهدی باکری سال ۱۳۳۳ در میاندوآب به دنیا آمد؛ شهری سردسیر در آذربایجان غربی که آب و هوای سردش مردمی را که در آن زندگی می کنند محکم و پرصلابت بار آورده است. در همان دوران کودکی مادرش را از دست داد و دور از دامن محبت او بزرگ شد. خانواده اش همگی مذهبی بودند و برادر بزرگش «علی» در یک گروه مخفی علیه رژیم شاه مبارزه می کرد. مهدی سال آخر دبیرستان بود که نیروهای ساواک برادرش علی را در یک درگیری به شهادت رساندند و این واقعه تأثیر بزرگی بر روحیه او گذاشت. از آن پس مهدی همچون برادرش وارد مبارزه مستقیم با رژیم شد و فعالیت های انقلابی خودش را آغاز کرد.

فعالتهای سیاسی - مذهبی

یک سال بعد از آن که دیپلمش را گرفت در کنکور ورودی دانشگاه تبریز قبول شد و تحصیلاتش را در رشته مهندسی مکانیک شروع کرد، اما تحصیل در دانشگاه موجب دور شدن او از مبارزه انقلابی اش نشد. در آن سالها برادرش حمید که به خارج از کشور رفته بود برای استفاده انقلابیون اسلحه تهیه می کرد و مهدی در مرز ترکیه اسلحه ها را از او می گرفت و به ایران می آورد. با آن که این فعالیتها کاملاً مخفی انجام می شد، ساواک به مهدی مشکوک شده بود و او را زیر نظر داشت. چند بار هم او را احضار کرد ولی هر بار مهدی با زیرکی و شجاعت با بازجوها برخورد کرد و نگذاشت هیچ سرنخی از او به دست بیاورند.

درس دانشگاهش که تمام شد باید به سربازی می رفت. پس مهندس جوان راهی پادگان شد. اما ورودش به پادگان مصادف بود با شروع وقایع انقلاب اسلامی و او که دل در گرو انقلاب داشت فرمان امام خمینی (ره) را مبنی بر فرار سربازان از خدمت نظام اجابت کرد و از پادگان گریخت. از آن پس

تا بیست و دوم بهمن ۵۷ زندگی اش مخفیانه بود . در این دوران فعالیت های انقلابی اش را ادامه می داد و تا آنجا که می توانست به حرکت انقلابی مردم کمک می کرد .

پس از پیروزی انقلاب

انقلاب که پیروز شد مهدی باکری خود را یکسره وقف تثبیت نظامی کرد که ثمره خون شهدا بود . به سپاه رفت و در سازماندهی آن کمک کرد . در شهرداری مشغول به کار شد ، به جهادسازندگی رفت و جالب است که از هیچ کدام حقوق نمی گرفت . اما شروع جنگ مسیر اصلی او را مشخص کرد . « سپاه » مهمترین جایی بود که مهدی می بایست تمام نیروی خود را در آنجا صرف کند . چهل روز از جنگ گذشته بود که مهدی ازدواج کرد . با معرفی یکی از دوستانش با خانم صفیه مدرس آشنا شد . یک ملاقات ساده زندگی مشترک آن دو را پی ریزی کرد و از پی آن جشنی بسیار ساده گرفتند که در خور زندگی عارفانه شان باشد . مهریه همسرش یک جلد قرآن بود و یک اسلحه کمری : « میان ما آنچه پیوندمان می دهد ایمان به خداست و مبارزه در راه او . »

مهدی ازدواج کرده بود اما بیشتر وقتش در جبهه می گذشت . مدتی بعد همسرش را با خود به اهواز برد و در آنجا خانه ای گرفت تا کنار هم باشند ، اما اهواز کیلومترها دورتر از خط مقدم جبهه بود و دوری همچنان ادامه داشت .

نقش شهید در دفاع مقدس

در عملیات فتح المبین در منطقه رقابیه مهدی باکری معاون تیپ نجف اشرف بود و در همین عملیات بود که از ناحیه کمر زخمی شد . اما زخم کمر او را از پا نینداخت . یک هفته در خانه استراحت کرد و دوباره به جبهه برگشت . در عملیات رمضان فرمانده تیپ عاشورا بود . در این عملیات نمایی مقتدرانه از فرماندهی جنگ ارائه داد. باز هم مجروح شد اما از پا نیفتاد .

عملیات بعدی مسلم بن عقیل بود . حالا دیگر تیپ عاشورا تبدیل به لشگر شده بود و فرماندهی اش را مهدی بر عهده داشت . این لشگر توانست بخشهای مهمی از خاک میهنمان را از دست نیروهای بعثی خارج کند . بعد از آن عاشوراییان آذربایجان در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر یک و چهار حماسه ها آفریدند و ضربه های مهلکی بر پیکر دشمنان متجاوز وارد کردند .

ویژگیهای اخلاقی

شهید باکری ، پاسداری نمونه ، فرماندهی و ایثارگر خدمتگزاری صادق ، صمیمی، مخلص و عاشق حضرت امام خمینی (قدس سره) و انقلاب اسلامی بود . با تمام وجود خود را پیرو خط امام می دانست و سعی میکرد زندگی اش را براساس رهنمودها و فرمایشات آن بزرگوار تنظیم نماید ، با دقت به سخنان حضرت امام (قدس سره) گوش می داد ، آنها را می نوشت و در معرض دید خود قرار می داد و آنقدر به این امر حساسیت داشت که به خانواده اش سفارش کرده بود که سخنرانی آن حضرت را ضبط کنند و اگر موفق نشدند . متن صحبت را از طریق روزنامه به دست آورند . او معتقد بود سخنان امام الهام گرفته از آیات الهی است ، باید جلو چشمان ما باشد تا همیشه آنها را ببینیم و از یاد نبریم . شهید باکری از انسانهای وارسته و خود ساخته ای بود که با فراهم بودن زمینه های مساعد ، به مظاهر مادی دنیا و لذایذ آن پشت پا زده بود . زندگی ساده و بی ریای او زبانزد همه آشنایان بود . با تواناییهایی که داشت می توانست مرفه ترین زندگی را داشته باشد . اما همواره مثل یک بسیجی زندگی می کرد . از امکاناتی که حق طبیعی اش نیز بود چشم می پوشید . تواضع و فروتنی اش باعث می شد که اغلب او را نشاسند . او محبوب دلها بود . همه دوستش می داشتند و از دل و جان گوش به فرمان او بودند . او نیز بسیجیان را دوست داشت و به آنها عشق می ورزید . می گفت : وقتی با بسیجی ها راه می روم ، حال و هوای دیگری پیدا می کنم ، هر گاه خسته می شوم پیش بسیجیها می روم تا از آنها روحیه بگیرم و خستگی ام برطرف شود . همه ما در برابر جان این

بسیجی ها مسئولیم ، برای حفظ جان آنها اگر متحم یک میلیون تومان هزینه برای ساختن یک سنگر که حافظ جان آنها باشد - بشویم ، یک موی بسیجی ، صد برابرش ارزش دارد . با دشمنان اسلام و انقلاب چون دژی پولادین و تسخیر ناپذیر بود و با دوستان خدا ، سیمایی جذاب و مهربان داشت . با وجود اندوه دائمش ، همیشه خندان می نمود و بشاش . انسانی بود همیشه آماده به خدمت و پرتوان . حجت الاسلام و المسلمین شهید محلاتی در مورد شهید باکری اظهار می دارند : وی نمونه و مظهر غضب خدا در برابر دشمنان خدا و اسلام بود . خشم و خروشش فقط و فقط برای دشمنان بود و به عنوان فرمانده نمونه و با تقوا ، الگوی رفت و محبت در برخورد با زیر دستان بود . همسر شهید باکری در مورد اخلاق او در خانه می گوید: با وجود همه خستگی ها ، بی خوابی ها و دویدن ها ، همیشه با حالتی شاد بدون ابراز خستگی به خانه وارد می شد و اگر مقدر بود در کارهای خانه به من کمک میکرد؛ لباس می شست و خودش کارهای خودش را انجام می داد. اگر از مسئله ای عصبانی و ناراحت بودم ، با صبر و حوصله سعی میکرد با خونسردی و با دلایل مکتبی مرا قانع کند . دوستان و همسنگران نقل می کنند: به همان میزان که به انجام فرایض دینی مقید بود نسبت به مستحبات هم تقید داشت . نیمه های شب از خواب بیدار می شد ، با خدای خود خلوت می کرد و نماز شب را با سوز و گداز و گریه می خواند . خواندن قرآن از کارهای واجب و روزمره اش بود و دیگران را نیز به این کار سفارش می نمود . همواره رسیدگی به خانواده شهدا را تاکید می کرد و اگر برایش مقدر بود به همراه مسئولین لشکر بعد از هر عملیات به منزلشان می رفت و از آنان دلجویی می کرد و در رفع مشکلات آنها اقدام می کرد. او می گفت : امروز در زمره خانواده شهدا قرار گرفتن جزو افتخارات است و این نوع زندگانی از با فضیلت ترین زندگیاست .

بیان شهید قبل از عملیات بدر

همه برادران تصمیم خود را گرفته‌اند ، ولی من به خاطر سختی عملیات تاکید می‌کنم . شما باید مثل حضرت ابراهیم (ع) باشید که رحمت خدا شامل حالش شد . مثل او در آتش بروید. خداوند اگر مصلحت بداند به صفوف دشمن رخنه خواهید کرد . باید در حل نهایی از سلاح مقاومت استفاده کنیم .هرگاه خداوند مقاومت ما را دید رحمت خود را شامل حال ما می‌گرداند . اگر از یک دسته بیست و دو نفری ، یک نفر بماند باید همان یک نفر مقاومت کند و اگر فرمانده شما شهید شد نگوئید فرمانده نداریم و نجنگید که این وسوسه شیطان است . فرمانده اصلی ما ، خدا و امام زمان (عج) ، است اصل ، آنها هستند و ما موقت هستیم ، ما وسیله هستیم برای بردن شما به میدان جنگ . وظیفه ما مقاومت تا آخرین نفس و اطاعت از فرماندهی است . تا موقعی که دستور حمله داده نشده کسی تیراندازی نکند . حتی اگر مجروح شد سکوت را رعایت کند . دندانها را به هم بفشارد و فریاد نکند .با هر رگبار سبحان الله بگوئید . در عملیات خسته نشوید . بعد از هر درگیری و عملیات ، شهدا و مجروحین را تخلیه کرده و با سازماندهی مجدد کار را ادامه دهید .حداکثر استفاده از وسایل را بکنید . اگر این پارو بشکند به جای آن پاروی دیگری وجود ندارد . با همین قایقها باید عملیات بکنیم . لباسهای غواصی را خوب نگهداری کنید . یک سال است دنبال این امکانات هستیم .مهدی در شب عملیات وضو می‌گیرد و همه گردانها را یک یک از زیر قرآن عبور می‌دهد. مدام توصیه می‌کند: برادران! خدا را از یاد نبرید نام امام زمان(عج) را زمزمه کنید. دعا کنید که کار ما برای خدا باشد.از پشت بی سیم نیز همه را به ذکر لا حول و لا قوه الا بالله تحریض و تشویق می‌کند. لشکر عاشورا در کنار سایر یگانهای عمل کننده نیروی زمینی سپاه ، در اولین شب عملیات بدر ، موفق به شکستن خط دشمن می‌شود و روز بعد به تثبیت مواضع در ساحل رود می‌پردازد. در مرحله دوم عملیات ، از سوی لشکر عاشورا حمله ای نفس گیر به واحدهایی از دشمن که عامل فشار برای جناح چپ بودند، آغاز می‌شود. حمله ای که قلع و قمع دشمن و گرفتن انتقام و قطع کامل دست دشمنی از تعریض به نیروها در جناح چپ هم‌ره آن بود.

نحوه شهادت

در عملیات خیبر « حمید » برادر مهدی به شهادت رسید . مهدی حتی برای شرکت در مراسم بزرگداشت برادر هم جبهه را ترک نکرد . او فقط شکر حق را به جا آورد و افسوس خورد که چرا پیش از برادر به شهادت نرسیده است اما دل تنگی او دیری نپایید . در بیست و پنجم بهمن سال ۱۳۶۳ وقتی که نیروهای رشید لشکر عاشورا در عملیات بدر در ساحل دجله با دشمن پنجه در پنجه انداخته بودند ، گلوله ای میان پیشانی او نشست و او را از عالم خاک رها کرد . پیکرش را در قایقی گذاشتند تا به سوی دیگر دجله ببرند ، اما در میانه راه یک گلوله آرپی جی قایق را در هم شکست و مهدی به همراه امواج دجله رفت تا به دریا بپیوندد .

یاد یار

عزیزانم! اگر شبانه روز شکرگزار خدا باشیم که نعمت اسلام و امام (قدس سره) را به ما عنایت فرموده ، باز هم کم است. آگاه باشیم که سرباز راستین و صادق این نعمت شویم . خطر و سوسه های درونی و دنیا فریبی را شناخته و بر حذر باشیم که صدق نیت و خلوص در عمل ، تنها چاره ساز ماست. ... بدانید اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست...همیشه به یاد خدا باشید و فرامین خدا را عمل کنید. پشتیبان و از ته قلب ، مقلد امام (قدس سره) باشید، اهمیت زیاد به دعاها و مجالس یاد ابا عبدالله (ع) و شهدا بدهید که راه سعادت و توشه آخرت است. همواره تربیت حسینی و زینبی بیابید و رسالت آنها را رسالت خود بدانید و فرزندان خود را نیز همانگونه تربیت کنید که سربازانی با ایمان و عاشق شهادت و علمدارانی صالح و واث حضرت ابوالفضل (ع) برای اسلام بار بیابند. آئینه و

آب حاصل یاد شماسست آمیزه درد و داغ همزاد شماسست این خاک که از ترنم پر است دفترچه
خاطرات فریاد شماسست سبزییم که از نسل بهاران هستییم پاکیم که از تبار باران هستییم دور است ز ما
تن به مذلت دادن ما وارث خون سربداران هستییم از خیل دلاوران گسستن نتوان این است پیام خون
یارای شهید جنگ است برادران نشستن نتوان خصم شب تار و پاسدار سحرند شیران حریم بیشه زار
سحرند با حنجره شان سرود سرخ فلق است فریاد بلند آبشار سحرند سر داده منم که سرفرازم گویند
آهسته به این و آن چو رازم گویند چون آیه رزم در جهادم خوانند چون سوره حمد در نمازم گویند
من همسفر باد سحر خواهم شد خاک گذر اهل نظر خواهم شد در آتش عاشقی بسر خواهم شد
پولادم و آبدیده تر خواهم شد تا خاک ز خون پاک رنگین نشود این دشت برهنه ، لاله آذین نشود تا
لاله رخان بانگ انا الحق نزنند دیباچه سرخ عشق تدوین نشود

قسمتی از وصیت نامه سردار شهید مهدی باکری

وصیت نامه بنده گنه کار مهدی باکری

بسم الله الرحمن الرحيم

« یاالله یا محمد یاعلی یافاطمه الزهرا یا حسن یا حسین یا علی یا محمد یا جعفر یا موسی یا علی یا
محمد یا علی یا حسن یا مهدی (عج) تو ولی مان روح اله و شما ای پیروان صادق شهیدان خدایا
چگونه وصیت نامه بنویسم در حالی که سرتا پا گناه و معصیت و سراپا تقصیر و نافرمانی هستم .
گرچه از رحمت و بخشش تو ناامید نیستم ولی ترسم از این است که نیامرزیده از دنیا بروم می ترسم
رفتتم خالص نباشد و پذیرفته درگاهت نشوم . یا رب العفو خدایا نمیرم در حالی که از ما راضی
نباشی . ای وای که سیه روز خواهم بود. خدایا چقدر دوست داشتنی و پرستیدنی هستی . هییهات که
نفهمیدم . خون باید می شدی و در رگهایم جریان می یافتی و سلول هایم یا رب یا رب می گفت . یا

اباعبدالله شفاعت . آه چقدر لذت بخش است انسان آماده باشد برای دیدار « ربش » ولی چه کنم تهی دستم . خدایا تو قبولم کن . سلام بر روح خدا نجات دهنده ما از منجلاب عصر حاضر و عصر ظلم و ستم . عصر کفر و الحاد عصر مظلومیت اسلام و پیروان واقعی اش . عزیزانم اگر شبانه روز شکرگذار خدا باشیم که نعمت اسلام و امام را به ما عنایت فرموده باز هم کم است . آگاه باشیم که صادق و راستین این نعمت شویم . خطر وسوسه های درونی و دنیا فریبی را شناخته و بر حذر باشیم که صدق نیت و خلوص در عمل چاره ساز ماست . ای عاشقان اباعبداله بایستی شهادت را در آغوش گرفت . گونه ها باید از حرارت و شوق سرخ شود و ضربان قلب تندتر بزند. بایستی محتوای فرامین امام را درک و عمل نماییم تا بلکه قدری از تکلیف خود را در شکرگزاری به جا آورده باشیم .

وصیت به مادر و خواهر و برادرانم و اهل فامیل

بدانید اسلام تنها راه نجات و سعادت ماست . همیشه به یاد خدا باشید و فرامین خدا را عمل کنید. پشتیبان و از ته قلب مقلد امام باشید. اهمیت زیاد به نماز و دعاها و مجالس یاد اباعبدالله و شهدا بدهید که راه سعادت و توشه آخرت است . همواره تربیت حسینی و زینبی بیابید. و رسالت آنها را رسالت خود بدانید و فرزندان خود را نیز همانگونه تربیت دهید که سربازانی با ایمان و عاشق شهادت و علمدارانی صالح وارث حضرت ابوالفضل (ع) برای اسلام بار آیند. از همه کسانی که رنجیده اند و حق برگردنم دارند طلب بخشش دارم و امیدوارم خداوند مرا با گناههای بسیار بیامرزد « خدایا مرا پاکیزه بپذیر » .

دفتر سرپرستی روزنامه جمهوری اسلامی در آذربایجان شرقی

با همکاری صمیمانه روابط عمومی لشکر ۳۱ مکانیزه عاشورا

نوزده روز از اسفند ماه ۱۳۶۳ می گذشت که عملیات « بدر » با رمز مقدس یا فاطمه الزهرا(س) آغاز شد.

از جمله لشکرهایی که در این عملیات ماموریت مهمی به آن واگذار گردیده بود لشکر ۳۱ عاشورا بود . ما جمعی گردان علی اصغر(ع) بودیم که از پد(۱) شش بعد از کلی پیاده روی و دویدن روی پل شناور می بایست سوار قایقها می شدیم و به جلو می رفتیم ولی یکی از قایقها با انفجار گلوله ی خمپاره واژگون و چند تن از رزمندگان اسلام به شهادت رسیده بودند از همین رو فرصت نشد در موعد مقرر حرکت کنیم لذا صبح سوار قایقها شده و حرکت نمودیم . در مسیر حرکت قافله سالارکاروان عاشورائیان شهیدباکری فرمانده دلاور لشکر ۳۱ را دیدیم که بر روی شناوری ایستاده بود و ظاهرا از شب قبل یگانها و رزمندگان لشکر را برای پیشروی به سمت دشمن هدایت می کرد.

به علامت خسته نباشید باتکان دادن دست به ایشان از آنجا عبور و بعد از طی مسافتی به اولین خاکریز و سنگرهای دشمن در خشکی رسیدیم آری ! خط دشمن شکسته و سنگرها چند ساعت قبل توسط رزمندگان دیگر گردانهافتح شده بود ولی هنوز نیروهای بعثی عراقی در منطقه حضور داشتند و خط دشمن بطور کامل سقوط نکرده بود بهمین جهت به گردان ما دستور داده شد در روز روشن به سمت نیروها و مواضع دشمن یورش برده و آنها را به عقب برانیم تا دیگررزمندگان لشکر بتوانند به آسانی در خشکی موضع بگیرند. ما با سردادن بانگ الله اکبر یامهدی و یاحسین به سوی دشمن هجوم برده و حدود سه کیلومتر آنها را عقب راندیم . دشمن با تمام امکانات و تجهیزات در مقابل ما صف آرایی و مقاومت می کرد به همین علت دیگر نتوانستیم جلوتر برویم لذا مواضع تصرف شده را پاکسازی شهدا ومجروحین را به کمک برادران به عقب انتقال دادیم .

بعداز ظهر همانروز مجددا دستورپیشروی داده شد. پیشروی ما باید در دو جهت انجام می گرفت یک گروه به طرف شرق رودخانه ی « دجله » و گروه دوم به طرف جنوب دجله که این آرایش جنگی

انجام گرفت و ما در معیت گروه دوم بعد از طی مسافتی با هجوم به مواضع و سنگرهای دفاعی دشمن متأسفانه موفق به پیشروی نشدیم و لاجرم به موقعیت قبلی خود بازگشتیم . گروه اول نیز مثل گروه ما به جای اول بازگشتند. با فرا رسیدن شب دوباره پیشروی را آغاز نمودیم با اینکه خستگی درچهره ی همه رزمندگان نمایان بود ولی بالاخره پس از جنگی نابرابر وسخت و به عبارتی تن به تن در سپیده ی صبح به کنار رود دجله رسیدیم .دقایقی از اذان صبح می گذشت بهمین جهت در کنار دجله وضو ساخته و فریضه ی صبح را در حاشیه رودخانه (کنار روستای الخضرعراق) اداکردیم . بعد از نماز شروع به پاکسازی منطقه وپیرامون خود نموده و دهها نفر از نیروهای دشمن را که در داخل نیزارهای حاشیه رودخانه مخفی شده بودند به اسارت خود درآوردیم . تمام روز مشغول پدافند در آن منطقه بودیم تا اینکه با فرا رسیدن تاریکی شب دوباره از حاشیه ی رودخانه بطرف جنوب به پیشروی خودمان ادامه دادیم . پس از درگیری سنگین با دشمن و انهدام دهها تانک و خودروی متعلق به آنها مسافتی حدود پنج کیلومتر را پشت سر گذاشتیم . این بار در یک نقطه ای حدودا دو کیلومتر جلوتر از روستایی موسوم به « همایون » از جهت غرب و جنوب رودخانه ی دجله شدیداً زیرآتش سنگین و نفس گیر دشمن قرار گرفتیم . ما بانبروهای پیاده وزرهی دشمن مواجه بودیم که پس از نبردی جانانه به علت کمبود مهمات دوباره مجبور به عقب نشینی شدیم و در کنار روستای همایون موضع گرفته و یک خط پدافندی برای خود ایجاد کردیم . وقتی صبح شد دشمن برای بازپس گیری سنگرهای خود که به تصرف ما درآمده بود پاتک شدیدی را به مرحله ی اجرا گذارد. دراین حمله ی متقابل نیروهای دشمن بیش از یک ساعت تمام با انواع سلاحهای سنگین و نیمه سنگین مواضع ما را مورد هدف قرار داده و بعد شروع به پیشروی نمودند. موج نیروهای دشمن لحظه به لحظه به ما نزدیکتر می شد. در این مرحله رزمندگان اسلام علیرغم خستگی مفرط و بی خوابی سه شب قبل با یاری جستن از خداوند و با بکارگیری تمام توان و امکانات موجود از خود ایستادگی نشان داده و موفق به دفع پاتک دشمن گردیدند. به علت کمبود مهمات (موشک آر . پی .

جی ۷ و گلوله خمپاره و توپ ۱۰۶ و ...) چندین تانک دشمن خاکریزهایمان را شکافته و به سنگرهای ما رسیدند. ولی رزمندگان با نارنجک دستی آنها را یکی پس از دیگری شکار کردند. نیروهای دشمن که از نداشتن مهمات ما آگاه بودند با نوع حملاتی که نشان از عصبانیتشان داشت دیوانه وار به جلو می تاختند. درست چند متر جلوتر از خاکریز ما که به همراه چند تن از رزمندگان در آن موضع گرفته بودیم موتورخانه ی آب آشامیدنی روستا بود که تعداد زیادی از نیروهای عراقی به آن ساختمان رسیده و در آنجا سنگر گرفتند. ما با آنان فقط با نارنجک دستی می جنگیدیم که خوشبختانه با رسیدن مقداری مهمات وضع ما کمی تغییر یافته و بهتر از قبل شد.

بحول قوه ی الهی چندین دستگاه از تانکهای دشمن را منهدم ساختیم و بقیه نیز از بیم انهدام به عقب گریختند ولی هنوز نیروهای پیاده دشمن آگاهانه و یا ناآگاهانه در لابلای نیزارها نخلستانها و... مانده بودند. در خلال نبرد زمینی با دشمن ناگهان هواپیماها و بالگردهای دشمن نیز در بالای سر ما ظاهر شده و با راکت موشک و تیربارهای خود از ما پذیرایی کردند ما هم با تنها سلاحهای موجود که همان کلاشینکف و یاتیربار گرینوف بود حمله ی آنها را بدون پاسخ نگذاشته و با شلیکهای پی در پی آنها را از منطقه فراری دادیم . حوالی ظهر بود که من هم از ترکشهای فراوان خمپاره بی نصیب نمانده و مجروح شدم . امدادگران در زیر آتش دشمن و با مشکلات فراوان ما (مجروحین) را به پشت جبهه انتقال دادند. ولی هنوز تبادل آتش ادامه داشت .

در این عملیات رزمندگانی به فیض عظمای شهادت نائل آمدند که هرگز نام جاودانه ایثار و رشادتهای آنان از لوح ضمیرمان محو نخواهد شد.

خدایا مرا پاکیزه بپذیر - مهدی باکری

منابع و مأخذ:

۱. اطلس جنگ ایران و عراق ، محسن رشید ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ
۲. کارنامه عملیات هشت سال دفاع مقدس ، مرکز فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
۳. حماسه هشت سال دفاع مقدس ، احمد قدیریان ، انتشارات مهربان
۴. دو سال جنگ ، دفتر سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران
۵. از خرمشهر تا فاو ، محمد درودیان ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ
۶. نبرد فاو ، مجید نداف ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ
۷. آغاز تا پایان ، عبدالقهار عاصی ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ